

توصیه‌هایی برای توسعه علم اصول فقه

چکیده: اصول فقه ابزار فقه است و توسعه آن باید براساس این ابزار بودن باشد. توسعه علم اصول را می‌توان براساس اصول فقه موجود و فقه مطلوب توصیه کرد. در این مقاله، نخست فقه مطلوب ترسیم و آن گاه محورهای توسعه اصول فقه در راستای ابزارهای فقه مطلوب توصیه شده است. این توصیه‌ها عبارتند از:

۱. توسعه در ابزارهای شناخت ملاکات احکام، ابزارهای شناخت سیره‌ها و ارتکازات عقلایی و متشرعی و طرق احراز حدود و اتصال آنها، و بازسازی قراین روایات از طریق نقد متن؛ ۲. توسعه در اصول فقه حکومتی و قواعد بازشناسی احکام ثابت و متغیر؛ ۳. توسعه در ابزار و قواعد شناخت موضوع؛ ۴. توسعه در ابزارهای کشف نظام‌های اجتماعی اسلام؛ ۵. توسعه در قواعد فقه تطبیقی میان شیعه و سنی، و اسلام و حقوق بشری.

توصیه‌های حاشیه‌ای نیز عبارت‌اند از: توسعه در فلسفه علم اصول، روش‌شناسی فقه، اصول دیگر علوم اسلامی و تحولات لازم در آموزش و پژوهش اصول فقه.

کلیدواژه‌ها: اصول فقه، فقه مطلوب، موضوع‌شناسی، فقه تطبیقی، فلسفه علم اصول، روش‌شناسی فقه، آموزش و پژوهش اصول فقه.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و مدیر گروه دانش‌های وابسته به فقه پژوهشکده فقه و حقوق.

علم اصول فقه، نزد شیعه از ابتدای پیدایش تا کنون، تحولات و فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است. همان گونه که در طبقه‌بندی علوم، اصول فقه را نسبت به فقه علم آلی می‌دانند، هم اصل پیدایی آن و هم تحولاتی که پیدا کرده، متناسب با جنبه‌آلیت آن بوده است.^۱ آن گاه که فقه‌روایی ما با انبوهی از فروعات جدید مورد نیاز جامعه‌پس از غیبت مواجه شد و ابزار فقه سنی را در این وادی مردود دانست، قواعد تفریع را در عده‌الاصول ابداع کرد و فقه را در مبسوط متحول ساخت (ر.ک: المعالم الجدیدة، ص ۶۲). نیز هنگامی که در مسیر تکاملی خود به قواعد فقهی مبتنی بر مکتب اهل بیت (ع) احساس نیاز کرد در القواعد والفوائد به ابزارسازی گسترده برای استنباط پرداخت (ر.ک: مقدمه بر فقه شیعه، ص ۵۴). وقتی اخباریان گمان کردند که فقه ما از مکتب ناب اهل بیت (ع) فاصله گرفته است (ر.ک: المعالم الجدیدة، ص ۸۲)، به اصول تاختند، اصولیان در مقام دفاع، با تہذب اصول فقه و تکامل آن براساس انتقادهای اخباریان، اصول فقه را با تنقیحی نو به شفافیت رساندند (همان، ص ۹۰).

امروز اصول فقه در مسیر تکاملی خود به چه تحولی نیاز دارد؟ بی شک توصیه‌چنین تحولی در گرو شناخت علم فقه و تحولات لازم در آن است؛ زیرا اصول نسبت به فقه آلیت دارد و توسعه آن نیز باید در جهت همین آلیت باشد. امام خمینی (ره) درباره مقدمیت اصول برای فقه می‌فرماید:

کسانی که مقدمیت اصول فقه را انکار می‌کنند، افراط کرده‌اند؛ همان گونه که برخی به تفریط نگاه مستقل به آن کرده‌اند آن را علمی مستقل پنداشته و تحصیل آن را و صرف عمر در مباحثی از آن را که در فقه کارایی ندارد کمال نفس دانسته‌اند... پس جویای علم و سعادت باید به اصول فقه آن مقدار بپردازد که استنباط فقهی متوقف بر آن است (رسائل، الاجتهاد و التقلید، ص ۹۷).

۱. درباره منشأ آلیت در علت پیدایش علم اصول فقه ر.ک: المعالم الجدیدة، ج ۳، ص ۵۷، عنوان «الحاجة الى علم الاصول تاريخية» و الحلقة الاولى، ص ۲۴۳.

علم اصول فقه را می‌توان از دو زاویه با علم فقه سنجید و براساس آلیت آن، تحولات لازم را در آن بررسی کرد: اول اینکه علم اصول فقه را با علم فقه موجود بسنجیم و ببینیم چه کاستی‌ها و نواقصی و یا انحرافات نسبت به رسالت خود در آلیت برای علم فقه موجود دارد. دوم اینکه آن را با فقه مطلوب بسنجیم و نخست ببینیم علم فقه چه تحولاتی باید پیدا کند؛ آن‌گاه رسالت اصول را در قیاس با تحولاتی که فقه پیش رو دارد، معین کنیم. بررسی محورهای توسعه علم اصول فقه بنا بر هر دو زاویه مهم است؛ اما این نوشتار، براساس زاویه دوم، با نگاه به دورنمای فقه مطلوب، به بیان تحولات لازم در اصول فقه می‌پردازد. البته بسیاری از این مطالب، زاویه اول را نیز پوشش می‌دهد.

فقه مطلوب و محورهای توسعه آن

دو تعبیر «فقه مطلوب» و «فقه موجود» همواره در زبان کسانی که از تحولات لازم در فقه سخن می‌گویند، به کار می‌رود. مقصود از فقه مطلوب، فقهی است که توانایی‌ها و قابلیت‌های لازم را برای تأمین اهداف خود دارد؛ یعنی در زمان خود، هم بالفعل توانایی برآورده کردن نیازها و انتظارات موجود را دارد، و هم قابلیت پاسخ دادن به نیازها و انتظارات جدید را. اما فقه موجود به وضعیت واقعی و کنونی فقه از حیث این توانایی‌ها و قابلیت‌ها نگاه می‌کند. هرگاه فاصله میان فقه موجود و فقه مطلوب ترسیم شود و جایگاه اصول فقه در این دو وضعیت روشن گردد، می‌توان مقدمات تحول لازم را در اصول فقه توصیه کرد. ناگفته نماند که وقتی می‌گوییم اصول فقه در فلان محور ضعیف است و باید در آن محور توسعه یابد، بدان معنا نیست که هیچ عالم اصولی‌ای تا به حال در آن باره سخن نگفته و علم اصول فقه به کلی از آن بحث خالی است؛ بلکه بدان معنا است که این بحث هنوز جایگاه شایسته خود را نیافته و در میان سرفصل‌های معروف علم اصول جای نگرفته است.

فقه مطلوب چیست و دارای چه ویژگی‌هایی است؟

از آنجا که فقه یک علم پویا است،^۱ در وضعیت مطلوب خود باید فعلیت‌هایی نسبت به نیازهای زمان خود و قابلیت‌هایی نسبت به نیازهای آینده خود داشته باشد. پس

۱. پویایی فقه در مکتب اهل بیت (ع) روشن است و امروزه اهل سنت نیز به سمت افتتاح باب اجتهاد حرکت می‌کنند.

می‌توان فقه مطلوب را چنین تعریف کرد: «فقهی است که توانایی‌ها و قابلیت‌های لازم را برای برآوردن نیازهای متوقع از فقه داشته باشد».

نیازهای متوقع از فقه چیست؟ به دو روش می‌توان به این پرسش پاسخ گفت: روش اول از طریق تعریف، موضوع و اهدافی است که برای فقه گفته‌اند. مثلاً گفته شود فقه باید حکم شرعی هر یک از افعال مکلف را از طریق ادله تفصیلی آن استنباط کند.^۱

روش دوم این است که تعریف و اهداف فقه مورد بازنگری قرار گیرد. در این روش باید مجموعه سؤال‌هایی که پاسخگویی به آنها از دین توقع می‌رود، میان شاخه‌های علوم دینی موجود توزیع شود؛ آن‌گاه اگر برخی از سؤال‌ها داخل موضوع و اهداف هیچ یک از علوم اسلامی موجود قرار نگیرد - ولی پاسخ آن از دین انتظار می‌رود - یکی از دو تحول را باید ایجاد کرد: یا علم جدیدی را متناسب با آن سؤال‌ها بنیان گذاریم، یا دایره موضوع و اهداف علوم موجود را به گونه‌ای توسعه دهیم که شامل آنها نیز بشود.

گرچه بیان معیارهای ترجیح هر یک از این دو تحول، خود نیازمند بحث مستقلی است، اما نویسنده در خصوص سؤال‌های جدیدی که فقه با آن روبه‌رو است، تحول دوم را ترجیح می‌دهد؛ زیرا اگر این سؤال‌ها در همان اوان پیدایی فقه نیز مطرح می‌بود، فقه را براساس آن تعریف، موضوع و اهداف آن را بر همان اساس مدون می‌کردند.

به هر حال فعلیت‌ها و قابلیت‌های فقه مطلوب را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱. تبیین احکام ظاهری^۲

یعنی تبیین وظیفه انسان در برابر هر فعلی که می‌خواهد انجام دهد یا ترک کند؛

۱. این نیاز متوقع براساس تعریف فقه به «العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة» بیان شده است.

۲. حکم ظاهری در مقابل واقعی به دو اصطلاح به کار می‌رود: اول حکمی که در موضوعش شک نسبت به حکم واقعی اخذ شده باشد. این حکم فقط مستفاد از اصول عملیه (ادله فقاهتی) است. دوم حکمی که مستفاد از اصول عملیه و امارات (ادله اجتهادی) است. اطلاق حکم ظاهری بر حکم مستفاد از اصول عملیه روشن است، ولی اطلاق حکم ظاهری بر حکم مستفاد از امارات از آن رو

<

به طوری که هر گاه از فقیه سؤال شود که آیا فلان کار را می توان انجام داد یا بهمان کار را می توان ترک کرد، او بتواند از درون علم فقه به آن پاسخ دهد. پس فقهی مطلوب است که اولاً پرسش های موجود در زمینه احکام ظاهری را پاسخ گوید و ثانیاً برای پاسخ به پرسش های آینده درباره احکام ظاهری، قابلیت های لازم و کافی را دارا باشد.

کمالی را که فقه شیعه در این زمینه تحصیل کرده است، با فقه سنی غیر قابل مقایسه است. ابزاری که اصول فقه در این رابطه در اختیار فقه گذاشته، اصول عملیه و امارات است. امارات (مانند خبر واحد و ظواهر) گرچه اعتبارشان یقینی است، ظنی اند و احتمال خطا دارند (ر.ک: اصول الفقه، ج ۳، ص ۱۷)، و گرچه زبان بیان حکم واقعی دارند، مفید حکم ظاهری اند (ر.ک: مطروح الانظار، ص ۲۲). اصول عملیه (مانند اصل برائت و احتیاط) نیز مستقیماً با زبان حکم ظاهری، وظیفه عملی مکلف را بیان می کند (ر.ک: اصول الفقه، ج ۱، ص ۶). حصر اصول عملیه به گونه ای است که تمامی رفتارهای بشر را پوشش می دهد (ر.ک: فرائد الاصول، ج ۲، ص ۱۴). امارات و اصول عملیه در مجموع می توانند این وظیفه فقه را تأمین کنند.

۲. تبیین احکام واقعی^۱

اهمیت شناخت احکام واقعی یعنی احکامی که شارع مقدس آنها را جعل کرده^۲

است که شارع آنها را حجت کرده است؛ گرچه ظنی اند و احتمال خطا دارند (ر.ک: مطروح الانظار، ص ۲۲). حکم ظاهری به اصطلاح دوم برای تحفظ بر مهم ترین (در اصول عملیه) و بیشترین (در امارات) حکم واقعی جعل شده اند (ر.ک: بحث جمع میان حکم ظاهری و واقعی در کتب اصول فقه. و نیز بررسی تطبیقی ماهیت حکم ظاهری، بخش سوم به بعد). مراد نویسنده از حکم ظاهری در مقاله حاضر اصطلاح دوم است.

۱. در مقابل حکم ظاهری به اصطلاح دوم؛ یعنی احکامی که نه مستفاد از اصول عملیه اند نه مستفاد از امارات، بلکه دلیل قطعی بر آنها دلالت کرده است.

۲. درست است که احکام ظاهری (چه مستفاد از امارات و چه مستفاد از اصول عملیه) را نیز شارع جعل کرده است، اما اصول عملیه اصلاً زبان بیان واقع را ندارند و امارات نیز گرچه زبان بیان واقع را دارند، اما آنچه شارع مستقیماً جعل کرده حجیت آنها است، نه حکمی که از آنها استفاده می شود (بنابر رای مختار).

در مقابل احکام ظاهری مستفاد از امارات و اصول عملیه) بدان رو است که ما برای شناخت مبانی و اهداف اسلام در ساحت‌های مختلف احکام و حقوق، نیازمند شناخت ملاکات واقعی احکام هستیم و مهم‌ترین راه ما به سوی این ملاکات، احکام شرعی است؛ اما از یک سو، ارتباط تکوین و تشریح فقط در ناحیه ارتباط احکام واقعی و ملاکات است؛ از سوی دیگر، احکام ظاهری، چه مستفاد از اصول عملیه و چه مستفاد از امارات، خالی از ملاک نفسی در خودشان هستند و فقط برای تحفظ بر ملاکات احکام واقعی جعل شده‌اند. پس اگر فقیه بخواهد از مسیر شناخت احکام شرعی، راهی به سوی شناخت ملاکات و عالم تکوین پیدا کند، باید احکام واقعی را بشناسد، و الا از طریق احکام ظاهری، فقط می‌توان به کلیاتی در این زمینه دست یافت.^۱ احکامی که فقیه می‌تواند مدعی واقعی بودن آنها باشد، احکامی است که از ادله قطعی به دست آمده باشند. ادله قطعی نیز عبارتند از ادله عقلی، اجماع، سیره عقلایی و متشرعی، نصوص قرآنی، و نصوص اخبار متواتر و محفوف به قرائن. ابزارهایی که اصول فقه موجود برای احراز این ادله در اختیار فقیه می‌گذارد، بسیار محدود است؛ به گونه‌ای که حجم اصلی احکام استنباط شده در فقه موجود را احکام ظاهری (مستفاد از ادله فقاهتی و اجتهادی) تشکیل می‌دهند. شاید عدم احساس نیاز به احراز حکم واقعی و کافی دانستن احکام ظاهری، باعث شده تا بیشترین تلاش عالمان اصول فقه، صرف تأمین ابزار استنباط حکم ظاهری شود. نیز شاید به همین دلیل حجیت را به معنای معذرت و منجزیت (یا تأمین کننده آن دو) دانسته‌اند.

به هر حال توسعه‌ای را که می‌توان در این زمینه برای اصول فقه توصیه کرد، در محورهای زیر است:

الف. ابزارهای شناخت ملاکات احکام؛ ملاکاتی که بتواند حکم شرعی را اثبات کند. در علم اصول فقه میان ملاک و دلیل فرق گذاشته می‌شود و تنها «دلیل» را مثبت حکم می‌دانند؛ زیرا از یک سو راه‌های کشف ملاک را قطعی نمی‌دانند و از سوی دیگر احکام را دقیقاً و جزء جزء منطبق بر ملاک نمی‌دانند، بلکه مجموع احکام را تابع - نه
۱. چراکه احکام ظاهری برای تحفظ بر ملاکات احکام واقعی جعل شده‌اند و فی الجمله می‌توانند نشانگر بیشترین و مهم‌ترین احکام واقعی باشند. برای مطالعه بیشتر ر.ک: ماهیت حکم ظاهری، نظریه شهید صدر در جمع میان حکم ظاهری و واقعی.

منطبق بر، و دارای - ملاکات می‌دانند. در حالی که اگر راه‌های کشف ملاک تنقیح بیشتری شود، و روش شارع در تأمین ملاکات توسط احکام آشکار گردد، و چگونگی متابعت احکام از ملاکات دانسته شود، هم می‌توان در این زمینه به قطع دست یافت، و هم می‌توان ملاک را به دلیل تبدیل کرده، از آن حکم شرعی را بیرون کشید. بی‌شک ابزاری که از اصول فقه در این رابطه توقع می‌رود، باید دارای تمام معیارهای حجیت باشد تا در دام قیاس و استحسان و استصلاح و دیگر ادله نامعتبر سنی گرفتار نشود.

ب. ابزارهای شناخت سیره‌ها و ارتکازات عقلایی و متشرعی، و ابزارهای احراز حدوث یا استمرار و اتصال آنها، و ابزار شناخت سیره‌ها و ارتکازات متصل به زمان شارع. این امر نه تنها در شناخت موضوع به فقیه کمک می‌کند، در استنباط حکم شرعی نیز مؤثر است.

ج. بازسازی قراین روایات از طریق نقد متن. امروز بسیاری از این قراین به دلیل از بین رفتن متون و کتب اصلی و تبدیل آنها به مجامع روایی موجود از بین رفته است. این مجامع روایی گرچه از حیث تبویب، جامعیت، تسریع در دست‌یابی و برخی ویژگی‌های دیگر ممتازند، باعث از بین رفتن بسیاری از این قراین شدند.^۱

۳. تبیین احکام شرعی در مرحله تحقق و فعلیت، در وادی احکام اجتماعی

احکام شریعت اسلام، حقیقی و جاودانه جعل شده‌اند.^۲ انسان باید همه این احکام را گردن گذارد؛ اما دنیا به گونه‌ای است که گاه این احکام با یکدیگر تراحم می‌کنند و گاه انسان نمی‌تواند همه آنها را با هم امثال کند. در وادی احکام اجتماعی، تشخیص تراحم و ترجیح حکم اهم بر مهم بر عهده حاکم اسلامی است؛ زیرا در غیر این صورت به هرج و مرج می‌انجامد. هرگاه حاکم اسلامی حکمی را در ظرف تراحم اهم یافت، باید با قیود و شروطی که به طور موقت برای حکم غیراهم می‌گذارد، اولاً حکم اهم را محقق کند، ثانیاً با از بین بردن فضای تراحم، زمینه را برای اجرای حکم غیر اهم نیز فراهم سازد. به عبارت

۱. نویسنده، این مطلب را از دروس آیت‌الله مددی (حفظه‌الله) بهره گرفته است و البته به تعبیر دقیق، این وظیفه بر عهده علم حدیث است نه علم اصول فقه، اما اولاً کلیات آن بر عهده اصول فقه است و ثانیاً طرح آن در اینجا به عنوان توسعه همه علوم که جنبه مقدماتی برای فقه دارند، مناسب به نظر می‌رسد.

۲. این مسئله به صورت یک اصل مسلم در فقه پذیرفته شده است.

دیگر قوانینی که حاکم اسلامی در جامعه اجرا می کند، همان احکام فعلی و تنجز یافته احکام مجعول شارع است (ر.ک: حکومت اسلامی، شماره ۴۲، ص ۶۳). امروز - در جمهوری اسلامی ایران - این امر توسط ولی فقیه و از مجرای مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت و گاه به صورت مستقیم از سوی ولی فقیه انجام می شود؛ اما به نظر می رسد هنوز قواعد و اصول تبدیل حکم به قانون منقح نیست.

در این زمینه، دو محور برای توسعه علم اصول فقه توصیه می شود:

الف. تبیین اصول و قواعد کاربردی که می توان به آن اصول فقه حکومتی گفت. این قواعد و اصول مانند قواعد و اصول استنباط حکم باید در علم اصول فقه تبیین شود. البته شاید برخی فرایند تبدیل حکم شرعی به قانون را خارج از وظایف فقه بدانند، اما این برداشت ناشی از جمود بر فعالیت فعلی فقه است؛ زیرا اولاً می توان قید «حکم شرعی» در تعریف فقه را شامل حکم منجز و فعلی نیز دانست، و تعیین آن را در وادی احکام اجتماعی مانند استنباط حکم شرعی بر عهده علم فقه شمرد؛ کما اینکه در بسیاری از موارد این وظیفه توسط فقها صورت می گرفته است. ثانیاً به فرض که این مهم خارج از تعریف فقه باشد، امروز باید در تعریف علم فقه بازنگری کرده، آن را به گونه ای توسعه داد که شامل این وظیفه نیز گردد. به هر حال اگر این مهم بر عهده فقه باشد، تبیین اصول و قواعد آن بر عهده اصول فقه است. البته روشن است که معنای حجیت در این وادی (قانون) با معنای حجیت در وادی متعارف فقه متفاوت است و نمی توان آن را به معنای منجزیت و معذرت، یا تتمیم جعل و امثال آن گرفت (ر.ک: منابع قانونگذاری در حکومت اسلامی، ص ۱۵۱).

ب. تبیین معیارها و قراین بازشناسی احکام ثابت و متغیر. برخی احکامی که از روایات و بلکه از سایر ادله استنباط می شود، ممکن است احکام متغیر و در زمان شارع بوده، و در واقع قوانینی بوده که معصومان (ع) در فرایند تبدیل حکم به قانون برای زمان خودشان به آن رسیده اند. بازشناسی و تفکیک احکام ثابت و متغیر زمان معصومین (ع) نه تنها در استنباط احکام اسلام دخیل است، در الگو گیری برای تبیین اصول و قواعد این فرایند نیز ضروری است.^۱

۱. نویسنده تحقیقی را در «معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر» به پایان رسانده که امید است به زودی چاپ شود. کتاب هایی نیز پیش از این منتشر شده است. مانند بازشناسی احکام صادره از معصومین، نوشته محمدرضا رحمانی، بوستان کتاب قم.

۴. موضوع شناسی در عرصه محورهای پیشین

امروزه مسائل جدیدی پیش روی فقیه قرار دارد که از نظر پیچیدگی و زوایای متعدد، قابل مقایسه با موضوعات ساده گذشته نیست. گاه کارشناسان یک علم حکم موضوعی را از فقیه سؤال می کنند و اطلاعاتی را نیز برای موضوع شناسی به فقیه ارائه می دهند، ولی فقیه در استنباط حکم آن، همچنان نیازمند اطلاعات دیگری است و یا فتوایی که می دهد برای آن کارشناسان، گویایی کافی را ندارد و مراجعان احساس می کنند هنوز سؤال خود را پاسخ نگرفته اند. این بدان دلیل است که نوع اطلاعاتی که این کارشناسان برای موضوع شناسی به فقیه می دهند، با نوع اطلاعاتی که فقیه برای فتوا نیاز دارد، متفاوت است و هنوز تفاهم کافی میان این دو ایجاد نشده است. برای حل این مشکل باید مباحث نظری موضوع شناسی منقح شود و قواعد و ضوابط موضوع شناسی با زبانی گویا و قابل تفاهم میان فقه و علم مرتبط با موضوعات تبیین گردد. بررسی این دسته از مباحث نظری و کلان موضوع شناسی - که ارتباطی با هیچ موضوع خاصی ندارد، بلکه در یک بحث کبروی به آن می پردازد - بر عهده علم اصول فقه است. موضوع شناسی در هر یک از سه محور حکم ظاهری، حکم واقعی و حکم فعلی (قانون) ضروری است و گاه تفاوت هایی میان این سه محور (به ویژه قانون) وجود دارد.

۵. تبیین مجموعه احکام ظاهری، واقعی و فعلی

سه وظیفه ای که در بندهای یک تاسه گفته شد باید در مجموعه ای به هم پیوسته، مرتبط، نظام مند و منسجم تبیین شود. اگرچه فقه موجود در تبیین مجموع احکام توانا است، اما در ارائه آنها در مجموعه ای نظام مند توانایی کافی را ندارد. مقصود از نظام مندی احکام، مجموعه ای است که در آن اولاً ارتباط احکام داخل هر باب فقهی با یکدیگر، و نیز ارتباط احکام ابواب مختلف با یکدیگر روشن و مبین باشد. ثانیاً این احکام نه تنها هیچ تهافتی در مقام اجرا و تحقق با یکدیگر نداشته باشند، همدیگر را همپوشانی نیز نکنند؛ به گونه ای که اهدافی که احکام دنبال می کنند، سمت و سوی واحد داشته باشد. ثالثاً اولویت ها، اهم و مهم ها و تقدّم و تأخّر ها در میان آنها مبین باشد. به عبارت دیگر، علم فقه نه تنها باید نظام احکام و حقوق عبادات، معاملات، قضا، خانواده و... را تبیین کند، بلکه باید ارتباط این نظام ها را در یک نظام کلان احکام و

حقوق اسلامی بیان نماید.

البته در اینجا نیز مانند بند پیشین، امکان ادعای خروج این وظیفه از تعریف فقه وجود دارد، و به نظر می‌رسد راه حل مناسب در اینجا توسعه تعریف فقه نباشد، بلکه ایجاد یا گسترش علم نوپای دیگری به نام فلسفه علم فقه باشد. اما با این وجود نیز فراهم سازی ابزار، اصول و قواعد استخراج نظام های احکام و حقوق بر عهده علم اصول فقه است.^۱

۶. توانایی مقابله احکام و قوانین فقه شیعی با احکام و قوانین فقه سنی^۲ و مکاتب بشری فقه شیعی از آغاز، توانایی مقابله با فقه سنی را داشته است، و در این مقابله هم خود را توسعه داده و هم به شبهات وارده پاسخ گفته است. امروز با قدرت گرفتن مکاتب حقوقی بشری و دعوی توانایی در اداره جامعه متمدن، نیاز مقابله فقه شیعی با آنها نیز تشدید شده است، تا از گذر این مقابله یا تعامل، فقه شیعی توسعه کمی بیشتری یابد، کارآمدی خود را افزایش دهد، از خود در برابر هجوم این مکاتب دفاع کند و به تبلیغ خود بپردازد. این روش فقهی - که به نام فقه تطبیقی شناخته می‌شود - در تطبیق فقه شیعه و سنی از توانایی های لازم برخوردار است، ولی در تطبیق فقه شیعی با مکاتب حقوقی بشری در آغاز راه است. توسعه ای که برای اصول فقه در این زمینه توصیه می‌شود، دارای محورهای زیر است:

الف. تبیین روش های متناسب با اهداف مختلف فقه تطبیقی شیعی و سنی. این نوع از فقه تطبیقی دارای اهدافی است؛ از جمله: استقصای منابع فقهی بنا بر برخی مبانی حدیث شناسانه؛ توسعه کمی از طریق توجه به موضوعات موجود در فقه سنی؛ توسعه کیفی در تنقیح بیشتر ادله و مبانی فقه شیعی از رهگذر پاسخ به شبهات سنی؛ اطلاع رسانی و ایجاد تفاهم میان فقه شیعی و فقه سنی؛ شبهه ستیزی و تنش زدایی و فراهم سازی

۱. شهید صدر (ره) در کتاب اقتصاددانان، نه تنها نظام اقتصادی اسلام را در مقابل نظام اقتصاد سرمایه داری و سوسیالیستی تبیین کرد، برخی از ابزارهای کشف نظام ها را نیز ابداع نمود. از آن پس کتاب های متعددی پیرامون نظام اقتصادی اسلام و نظام سیاسی اسلام نوشته شده است ولی هنوز ابزار استخراج نظام ها نیازمند بحث مستقل است.

۲. برخی فقه مقارن را خارج از تعریف فقه مصطلح می‌دانند. ر.ک: الاصول العامة للفقهاء المقارن،

ص ۱۶.

زمینه‌های وحدت اسلامی^۱ و... بی‌شک فقه تطبیقی شیعه و سنی برای تأمین هر یک از این اهداف به روش خاصی نیاز دارد و گاه یک روش نا بجا اثر معکوس گذاشته، هدف مورد نظر را تأمین نمی‌کند. تبیین این روش‌ها بر عهده علم اصول فقه است.

ب. تبیین روش‌های متناسب با اهداف فقه تطبیقی با مکاتب حقوقی بشری. این نوع از فقه تطبیقی نیز دارای اهداف مختلفی است که رسیدن به هر یک از آنها روش خاص خود را می‌طلبد که بر عهده علم اصول فقه است.

ج. در حاشیه این توسعه باید مباحث تطبیقی میان نظام‌های احکام و حقوق شیعی با نظام‌های حقوقی بشری، و نیز با نظام‌های احکام و حقوق سنی (به فرض تبیین آنها از سوی فقه سنی) توسعه یابد. این وظیفه حتی اگر بر عهده فلسفه علم فقه باشد، باز تبیین روش‌های آن بر عهده علم اصول فقه است.

۷. توانایی در ارزیابی و بازنگری مستمر علم فقه

دانش فقه از حیث اهداف، موضوع، قلمرو، میانی، روش‌ها، ارتباطات و دیگر موضوعاتی که در «فلسفه علم فقه» مطرح می‌شود، نیازمند ارزیابی و بازنگری مداوم است. این امر گرچه در علم مستقلی از فقه (یعنی فلسفه فقه) مطرح می‌شود، اما به دلیل فقدان یا نوپایی آن، و نیز به دلیل ضرورت روزآمدی آن، در زمره محورهای توسعه علم اصول فقه ارائه می‌شود. روش تدوین فلسفه فقه در علم اصول بررسی می‌شود.

نمی‌توان گفت که علم اصول فقه فقط عهده‌دار ابزار استنباط فقهی است، و مباحث فلسفه فقه از سنخ استنباط فقهی نیست؛ بنابراین علم اصول فقه عهده‌دار تبیین ابزار آن نیست؛ زیرا بنابر این اشکال، باید برای روش‌شناسی فلسفه فقه علم «فلسفه فلسفه فقه» تدوین شود و برای آن نیز فلسفه‌ای دیگر و همین‌طور... و این با داهت توسعه علوم مخالف است. از سوی دیگر نزدیک‌ترین علمی که می‌تواند عهده‌دار این مسئولیت باشد، علم اصول فقه است، و بنابر آنچه در روش دوم شناخت نیازهای متوقع از علم فقه گفته شد، بهترین انتخاب در این گونه موارد توسعه موضوع نزدیک‌ترین علم موجود است.

۱. ر. ک: مجله فقه، شماره ۴۲، ص ۱۱۷؛ مجله فقه اهل‌البيت، شماره ۳۸، ص ۱۸۵؛ الاصول العامة

للفقه المقارن، ص ۱۴.

در حاشیه توسعه علم اصول فقه

در کنار محورهایی که برای توسعه علم اصول فقه پیشنهاد شد، محورهای دیگری برای توسعه وجود دارد که گرچه باید در علوم دیگری بررسی شود، اما به دلیل فقدان چنین علمی در حال حاضر، بیان آنها در اینجا مفید و بلکه لازم است.

۱. فلسفه اصول فقه

برای توصیه محورهای توسعه هر علمی باید آن علم را بازنگری کرد و جای این کار در فلسفه آن علم است. در فلسفه یک علم، می توان درباره آن تصمیم گرفت، فعلیت ها و قابلیت های آن را دید و با نگاه به اهداف آن، وضعیت مطلوب آن را ترسیم و راه رسیدن به آن را توصیه کرد. بنابراین، موضوع نوشتار حاضر نیز از مسائل فلسفه اصول فقه به شمار می آید. از این رو یکی از محورهای توسعه ای که در حاشیه توسعه اصول فقه توصیه می شود، ایجاد یا توسعه علم فلسفه اصول فقه است.

نیاز به ایجاد یا توسعه فلسفه اصول فقه تنها از این جهت نیست، بلکه بررسی مستمر موضوع، اهداف، قلمرو، مبانی، منابع، روش ها، تاریخ تحولات، نظریه پردازی، مکتب شناسی، و تعامل علم اصول فقه با علوم دیگر، محورها و سرفصل های اساسی فلسفه اصول فقه اند، که ضرورت بررسی آنها روز به روز آشکارتر می شود. بنابراین ایجاد یا توسعه فلسفه علم اصول فقه از مهم ترین توصیه هایی است که این نوشتار در محورهای حاشیه ای توسعه علم اصول فقه پیشنهاد می کند.

برخی گفته اند: علم اصول فقه، خود نسبت به علم فقه حالت فلسفی دارد و به بخشی از مباحث فلسفه فقه (یعنی مباحث روش شناسی فقه) می پردازد و چون اصول فقه خودش فلسفه فقه است، فلسفه آن، فلسفه فلسفه فقه خواهد بود، و تدوین فلسفه فلسفه علم متعارف نیست.

در پاسخ می توان گفت: امروز اصول فقه در محافل علمی اسلامی (شیعی و سنی) یک علم مستقل شناخته می شود، و گرچه به روش شناسی فقه می پردازد، علمی مستقل - نه فلسفه فقه - محسوب می گردد. حتی روش شناسی فقه نیز در وضعیت فعلی اصول فقه مانند بررسی روش شناسی متداول در فلسفه های دیگر علوم نیست و گویا موضوع علم اصول فقه،

یعنی «حجت در فقه» (ر. ک: الرافد فی علم الاصول، ص ۴۴؛ نهایة الاصول، ص ۱۱) یا «قواعد معدّه برای استنباط فقهی» (ر. ک: قوانین الاصول، ص ۵) یا «عناصر مشترک در استنباط» (ر. ک: دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۴۲) در علم اصول فقه به صورت مستقل از نگاه فلسفی به فقه رشد کرده است؛ به گونه‌ای که برخی از مباحث اصول فقه موجود کارایی چندانی در فقه نداشته و همین مسئله فاصله چشم‌گیری را میان اهداف اصول فقه و وضعیت فعلی آن ایجاد کرده است، و حتی برخی از فقها صرف عمر در تحصیل این مباحث را هدر دادن عمر و غیر مفید می‌دانند.^۱

۲. روش‌شناسی فقه

در محورهای توسعه فقه گفته شد که باید فلسفه علم فقه ایجاد شود یا گسترش یابد، و گفته شد که تبیین ابزار و روش‌های بررسی مباحث فلسفه فقه بر عهده علم اصول فقه است. در اینجا اضافه می‌شود که یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه فقه مبحث روش‌شناسی فقه است. درباره رابطه فلسفه فقه با اصول فقه و اینکه مباحث روش‌شناسی فقه در کجا می‌گنجد، دو دیدگاه کلی قابل طرح است: اول اینکه علم اصول فقه به کلی حذف شود و مباحث آن در بخشی از فلسفه فقه ارائه گردد؛ دوم اینکه مباحث روش‌شناختی فقه از فلسفه فقه خارج شده، در اصول فقه ارائه گردد.

اگر دیدگاه دوم پذیرفته شود،^۲ باید تحولاتی در علم اصول فقه صورت پذیرد تا اهداف مباحث روش‌شناختی فقه را - که می‌بایست در فلسفه فقه مطرح می‌شد - در خود بگنجانند. این تحولات عبارتند از:

الف. نگاه کلان به روش‌های فقهی: در علم اصول فقه موجود، تک تک ادله مشترک در فقه بررسی می‌شود، اما معمولاً گفته نمی‌شود فقیه در - مثلاً - فقه عبادات از
۱. این نکته در بند بعدی توضیح بیشتری داده می‌شود.

۲. چراکه دیدگاه اول اولاً فاصله نسل‌های آینده را با میراث علمی پیشینیان در علم اصول فقه بیشتر می‌کند، ثانیاً مستلزم دوباره کاری و نادیده گرفتن تلاش‌های هزارساله علمای گذشته است، ثالثاً حذف یک علم و درج آن در ضمن علمی دیگر - دقیقاً عکس تبدیل یک علم به علوم زیرمجموعه - بر خلاف جریان توسعه علوم است.

چه نوع ادله و در فقه معاملات از چه ادله دیگر استفاده می کند، و مسیر استنباط او از کجا آغاز و به کجا ختم می شود؛ ادله فقهی چه نسبتی با یکدیگر دارند؛ کدام ادله در فقه کارایی بیشتری دارد، و... . بله، در برخی از تنبیهات مباحث اصولی برخی از این نگاه ها وجود دارد، اما این تنبیهات از دیدگاه فلسفه فقهی، نه کافی است و نه یکپارچه و منسجم. ب. نگاه مقابله ای و مقایسه ای در روش های فقهی: در علم اصول، روش های فقهی بررسی می شود، اما معمولاً آنها را با روش های علوم نزدیک و مرتبط به آن (حقوق و اخلاق عملی) مقابله و مقایسه نمی کنند.^۱ مباحث روش شناسی فلسفه فقه مشتمل بر چنین نگاهی است.

ج. نگاه تاریخی به ادله و روش های فقهی: یعنی در بررسی هر دلیل، با نگاه تاریخی به آن، به منشأ پیدایی، تاریخ تحولات، تحلیل عوامل برون علمی مؤثر در تحولات آن و... توجه شود. این نگاه در منابع اصولی کمتر مورد توجه قرار می گیرد؛ ولی در نگاه فلسفه فقهی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

اشکال: محورهای سه گانه فوق (یعنی الف، ب و ج) باید در فلسفه علم اصول مطرح شوند، نه در خود علم اصول؛ زیرا این مباحث نگاه فلسفی به موضوع علم اصول فقه دارد. پاسخ: توصیه درج این محورها در خود علم اصول فقه از آن رو است که علم اصول فقه، اکنون باید رسالت فلسفه فقه (در بخش روش شناسی فقه) را نیز به دوش بکشد. به عبارت دیگر علم اصول فقه دارای دو جنبه است: از یک جنبه علمی مستقل است و به موضوع خود، یعنی «حجت در فقه» یا «قواعد معده برای استنباط» یا «عناصر مشترک در استنباط» می پردازد، و از این جهت اشکال مذکور وارد است؛ اما از جهت دیگر علم اصول فقه نسبت به علم فقه حالت فلسفی (در خصوص مباحث روش شناختی) دارد و نباید این محورها را از خود خارج کرده، به فلسفه خود ارجاع دهد.

۳. اصول دیگر علوم اسلامی - به ویژه علوم نقلی - یا فلسفه دیگر علوم اسلامی

امروز اصول فقه نه تنها رسالت تأمین ابزارها و عناصر مشترک در استنباط فقهی را دارد، در علم کلام، تفسیر، اخلاق، و حتی تاریخ کارایی دارد. جایگاه اصول فقه در حوزه این

۱. البته اصول تطبیقی بین مذاهب از قدیم مرسوم بوده است.

علوم اسلامی چنان است که گویی بدون آن نباید وارد علوم نامبرده شد.^۱ و گاه این شأن برای علم اصول فقه از امتیازات مثبت آن محسوب می‌شود. اما این تلقی اولاً باطل است؛ چرا که مبانی اصول فقه - که مهم‌ترین آنها تفسیر خاصی است که از حجیت دارد - با مبانی دیگر علوم متفاوت است، و بی توجهی به این تفاوت، گاه موجب خطا در آن علوم می‌شود. ثانیاً امتیاز منفی است؛ زیرا مانع رشد و توسعه آن علوم در مسیر تکاملی آنها می‌شود. از سوی دیگر توسعه آن علوم علاوه بر این، نیازمند بررسی دیگر مباحث فلسفی آن علوم نیز است؛ یعنی باید موضوع، اهداف، قلمرو، مبانی، منابع، روش‌ها، تاریخ تحولات، نظریه پردازی، مکتب‌شناسی، و ارتباط این علوم با علوم دیگر معین شود. نیز وضعیت مطلوب و موجود آنها ترسیم گردد، تا امکان توسعه صحیح آنها فراهم آید. بنابراین، توصیه می‌شود به جای ایجاد علم اصول برای این علوم، در گام نخست فلسفه‌های این علوم تدوین شود.

تحولات لازم در آموزش و پژوهش اصول فقه

حیات و نشاط علم اصول، در آموزش و پژوهش است، و ثمره آن در فقه بروز می‌کند. آموزش و پژوهش اصول فقه از یک سو، و محتوای علم اصول فقه از سوی دیگر تأثیر و تأثر متقابل داشته، بر غنای یکدیگر می‌افزایند. از این رو، توسعه علم اصول فقه از تحول در آموزش و پژوهش بی‌نیاز نیست. امروز علم اصول فقه در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها آموزش داده می‌شود؛ از آنجا که آموزش این علم در دانشگاه‌ها در حد آشنایی است و بهره کافی عملی از آن نمی‌برند، در اینجا تنها به محورهای این تحول در حوزه‌های علمیه اشاره می‌شود.

۱. تحولات آموزشی علم اصول فقه

الف. آموزش اصول فقه در پایه‌های چهار تا ده - که با متون درسی معینی صورت می‌گیرد - همراه با آموزش فقه است. فقه و اصول هر پایه، باید با هم هماهنگ و در یک سطح باشند. مکاسب با رسائل و حتی با کفایه هماهنگ است، و روزگاری نیز که آموزش شرح لمعه با معالم همراه بود، فقه و اصول شهید و پسرش هماهنگ بود؛ اما آن گاه که اصول فقه مفسران معمولاً در مقدمه تفسیر خود، روش و اصول تفسیر خود را بیان می‌کنند، و چندی است که فلسفه اخلاق نیز جای خود را در علوم اسلامی باز کرده است، اما به هر حال فلسفه این علوم هنوز نیازمند توسعه است.

مرحوم مظفر و اصول استنباط و الموجز جای معالم را گرفت، این هماهنگی به هم خورد. کتاب‌های نامبرده از نظر آموزشی و علمی قوی‌تر از معالم‌اند، اما فقه شرح لمعه به پای آنها نمی‌رسد. این نوشتار نمی‌گوید چه کتاب اصولی‌ای را همپای شرح لمعه، یا چه کتاب فقهی‌ای را در کنار این کتب اصولی آموزش دهند، بلکه بر اصل هماهنگی تأکید می‌کند.

ب. امروز، تا پیش از درس خارج، اصول فقه در چهار دوره آموزش داده می‌شود. این چهار دوره باید با یک فکر هدف‌دار طراحی شود؛ یعنی باید ابتدا اهداف آموزشی هر دوره معین شود، تا براساس آن، معلوم شود که در هر یک از این دوره‌ها چه حجم اطلاعات اصولی و با چه کیفیت و سیاقی لازم است، سپس کتاب درسی براساس آن تدوین گردد. این نوشتار در مقام بیان جزئیات اهداف، حجم و کیفیت هر دوره نیست؛ اما به اجمال، دو خلاصه‌ای را در تحول آموزش اصول فقه در حد سطح نام می‌برد:

نخست اینکه کارایی اصول در فقه - به صورت واقعی و ملموس، نه صرفاً با مثال‌های ساختگی - نمایان شود، تا محصل، قواعد اصولی را به صورت کاملاً انتزاعی و گسیخته از فقه نیاموزد، و حتی تأثیر اختلافات اصولی را در فتاوی فقهی ببیند.^۱ این نقصانی است که نه تنها آموزش اصول فقه دارد، علم اصول فقه را نیز گرفتار کرده است.^۲

دیگر آنکه محصل اصول فقه در دوره سطح باید با تمامی آرای اصولی معاصران آشنا شود و ادله آنان را نیز بداند تا در دوره درس خارج بتواند به نقد و بررسی آنها بپردازد؛ در حالی که تنها برخی از این آرا به صورت اجمالی فقط در اولین یا دومین کتاب اصولی خوانده می‌شود و کتاب‌های سوم و چهارم - که بنا بر تفصیل دارند - قبل از اصولیان معاصر تدوین شده است.^۳

ج. آموزش اصول در دوره سطح نباید منحصر به آموزش در کلاس‌های اصول باشد؛ آموزش اصول در فقه اگر مهم‌تر از آن نباشد کمتر نیست، و اصول باید در کتب

۱. البته این نوشتار از تأثیر آموزشی مثال ساده - که ذهن محصل را تنها و تنها به سوی محل استشهاد هدایت می‌کند و از دخالت هر زاویه دیگری در بحث حفظ می‌کند - آگاه است، اما بر تأثیر مثال‌های واقعی و فواید آن تأکید می‌کند.

۲. برخی کتاب‌های آموزشی اصول، مانند الموجز، با اضافه کردن مباحث تطبیقی یک گام در این زمینه برداشته‌اند.

۳. و البته حلقه نالته شهید صدر در این زمینه پیشرو است.

فقهی همپای هر پایه بزرگ نمایی، و بر مطالب آن تأکید شود، و نه تنها استاد، که کتاب نیز به آن بپردازد.

د. در دوره‌خارج اصول فقه، روش تدریس باید به گونه‌ای باشد که بیشترین بار درس بر دوش محصل باشد؛ زیرا او تا پایان دوره سطح یا تبیین آرا و ادله آشنا شده است، و در دوره‌خارج باید به تحقیق در آنها بپردازد. به عبارت دیگر اگر در اولین کتاب اصولی هشتاد درصد بار آموزش بر دوش استاد و بیست درصد آن بر عهده محصل است، این نسبت باید در کتاب‌های بعدی به سمت مسئولیت بیشتر محصل تغییر کند، تا وقتی به درس خارج می‌رسد هشتاد درصد بار آموزش بر عهده محصل باشد، و استاد فقط نقش راهنما و مشاور را داشته باشد. این کار در وضعیت کنونی دروس خارج با اضافه کردن کلاس‌های مشاوره و ارائه درس توسط محصل برای شاگردان بارز استاد قابل تأمین است.^۱

ه. موضوع درس‌های خارج اصول باید به سمت محورهای پیشنهادی توسعه علم اصول جهت‌دهی شود تا محصلان با مباحث جدیدی که احياناً در کتب اصولی کمتر مطرح شده‌اند، آشنا شوند.^۲ البته نویسنده آگاه است که همواره مباحث جدید در یک علم باید سال‌ها پژوهش شوند تا آرام آرام به وادی آموزش راه یابند. شیخ طوسی (ره) کتاب مسبوط را به عنوان یک پژوهش جدید در فقه تفریع ارائه کرد اما تا زمان محقق حلی (ره) هنوز نه‌ایه شیخ طوسی - که به روش فقه روایی بود - کتاب آموزشی بود و از آن پس بود که کتاب شرایع به عنوان اولین کتاب فقه تفریع محور آموزش قرار گرفت (ر.ک: المعالم الجدیدة، ص ۶۸).

و. امروز آموزش و پژوهش دو وادی مستقل از یکدیگرند و همگامی این دو می‌تواند مسیر توسعه علم را هموارتر کند. تحولات لازم در پژوهش اصول فقه پس از این بیان خواهد شد، اما در اینجا به لزوم همگامی این دو تأکید می‌شود.

۲. تحولات پژوهشی علم اصول فقه

پیشرفت پژوهش اصول فقه نسبت به آنچه شایسته و بایسته آن است، اندک و آرام

۱. این روش نه تنها در قدیم مرسوم بوده، امروزه از سوی برخی از مراجع عظام احیا شده است، ولی باید به شکل فراگیر و عمومی گسترش یابد.

۲. این امر در درس خارج اصول برخی از اساتید - که به فلسفه علم اصول فقه نیز پرداخته‌اند - آغاز شده که حرکت مبارکی است و باید گسترش یابد.



می‌نماید، ولی آنچه هست (اعم از افراد و مؤسسات) آگاهانه و در جهت صحیح پژوهشی است. برای رسیدن به وضعیت مطلوب پژوهشی در اصول، تحولات زیر ضروری می‌نماید:

الف. ترمیم دیدگاه توسعه علم اصول. گاه در برابر توسعه علم اصول فقه این موضع گرفته می‌شود که: علم اصول فقه نه تنها نیاز به توسعه ندارد که متورم نیز شده است، و این تورم موجب دلزدگی و بی‌رغبتی به آن است. اما هر توسعه‌ای را نباید باعث تورم بیشتر پنداشت. اگر علت این تورم نابجا را دوری محورهای توسعه علم اصول فقه از اهداف آن بدانیم، بازگشت محورهای توسعه به سمت اهداف اصیل، نه تنها تورمی جدید محسوب نمی‌گردد، بلکه درمان آن خواهد بود.

ب. همسویی موضوعات پژوهشی اصول فقه با محورهای پیشنهادی در توسعه علم اصول فقه. توسعه این محورها در علم اصول فقه جز از طریق پژوهش‌های عمیق، گسترده و مستمر حاصل نمی‌شود.

ج. امروز، انگیزه‌های مالی در آموزش علوم حوزوی کم‌ترین جایگاه را دارد، اما در فضای پژوهشی این علوم (لااقل در مؤسسات پژوهشی) چنین نیست، و باید سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان، در تخصیص بودجه‌های پژوهشی، بر اساس اولویت‌سنجی دقیق نسبت به توسعه همه علوم صورت پذیرد؛ در غیر این صورت حرکت توسعه علوم ناهمگون خواهد بود، و بلکه برخی از محورهای توسعه علمی - که از اصول فقه تغذیه می‌کنند - غیرممکن خواهد بود.

د. پژوهش نه تنها نیازمند منابع مطالعاتی، کتابخانه و بانک‌های اطلاعاتی است، به فضا سازی علمی نیز محتاج است. مقصود از فضا سازی علمی فعالیت‌های علمی و در عین حال پر جلوه‌ای است که می‌تواند جدیدترین نظریات علمی را به سرعت و با تنوع مناسب با جایگاه آن نظریه، در فضای علمی جویندگان آن علم ارائه دهد، و حتی در صورت نیاز، موج‌آفرینی کند. امروز برگزاری همایش، نشست و میزگردهای علمی، انتشار مجلات علمی تخصصی و ویژه‌نامه‌های تخصصی در مجلات عمومی‌تر علمی اهمیت بسزایی در فضا سازی علمی یافته است. علم اصول فقه نیز از این قاعده، مستثنا نیست.

منابع

۱. اسلامی، رضا، بررسی تطبیقی ماهیت حکم ظاهری، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۲. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، تحقیق لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۳. حکیم، محمدتقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، مؤسسة آل البيت (ع).
۴. خمینی، روح الله، الرسائل، الاجتهاد و التقليد، تحقیق مجتبی تهرانی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۵ ق.
۵. رحمانی، محمدرضا، بازشناسی احکام صادره از معصومین، قم، بوستان کتاب.
۶. سید عدنان، سید منیر، الرافد فی علم الاصول (تقریرات درس آیت الله العظمی سیستانی)، قم (مکتب آیت الله العظمی السید سیستانی)، ۱۴۱۴ ق.
۷. صدر، محمدباقر، الحلقة الاولى (مندرج در المجموعة الكاملة لمؤلفات السید محمدباقر الصدر)، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.
۸. همو، دروس فی علم الاصول، قم (چاپ اول)، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصية لشهید الصدر، ۱۴۲۱ ق.
۹. همو، المعالم الجديدة (مندرج در المجموعة الكاملة لمؤلفات السید محمدباقر الصدر)، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. صرامی، سیف الله، منابع قانونگذاری در حکومت اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
۱۱. علی اکبریان، حسنعلی، مقاله «جایگاه حکم ولایی در تشریح اسلامی»، مجله حکومت اسلامی، شماره ۴۲.
۱۲. همو، مقاله «روش های سید شرف الدین در نقد فقه سنی»، مجله فقه، شماره ۴۲ و مجله فقه اهل بیت، شماره ۳۸.
۱۳. قمی، میرزا ابوالقاسم، قوانین الاصول، چاپ سنگی قدیم.
۱۴. کلانتر، ابوالقاسم، معارج الانظار (تقریرات درس شیخ مرتضی انصاری)، مؤسسة آل البيت.
۱۵. مدرسی طباطبایی، حسین، مقدمه ای بر فقه شیعه، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۱۶. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۱۷. منتظری، حسینعلی، نهاية الاصول (تقریرات درس آیت الله بروجردی)، قم، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق.

